

Revisiting the Principle of Freedom of Contract in Light of Kantian Ethics

Seyedeh Fatemeh Hashemi¹

(Received: 2025-5-6; Accepted: 2025-8-19)

Abstract

The principle of freedom of contract, as one of the most foundational tenets of contract law, has traditionally been regarded as the manifestation of party autonomy in governing legal relationships. However, profound contemporary socio-economic transformations—most notably the rise of structural disparities in bargaining power and the widespread proliferation of adhesion contracts—have raised fundamental challenges regarding the adequacy of the classical interpretation of this doctrine. Employing a philosophical-analytical approach, this study seeks to reconsider the relationship between the principle of freedom of contract in private law and the concept of autonomy of the will in Immanuel Kant's moral philosophy. The central inquiry is whether contractual consent, as construed within classical private law doctrine, genuinely represents an autonomous will, or merely reflects a formal facade of freedom in many instances. Within this framework, the paper first delineates the theoretical foundations and functions of freedom of contract in the traditional architecture of contract law; it then analyzes the Kantian conception of autonomy, emphasizing its intrinsic link to human dignity and the principle of humanity as an end in itself. Furthermore, by scrutinizing the tension between formal freedom of choice and rational autonomy of the will, it demonstrates that contractual consent procured under conditions of acute economic or informational asymmetry is not inherently compatible with Kantian autonomy. Accordingly, this article argues that reinterpreting freedom of contract through the lens of Kantian autonomy provides a normative foundation for a modern reading of legal doctrines such as duress (ikrāh), distress/necessity (iqtirār), and lesion (ghabn), while offering a rational justification for legal constraints on unfair contracts. Ultimately, it concludes that freedom of contract, when situated within the horizon of the theory of autonomy, is not merely an instrument for validating agreements, but a vital legal mechanism for safeguarding human dignity and preserving the conditions of possibility for genuinely autonomous agency in contractual relations.

Keywords: Contract Law, Freedom of the Will, Kantian Autonomy, Kantian Philosophy.

1. Assistant Professor, Department of Law, University of Religions and Denominations, Qom, Iran.

Email: sf.hashemi@urd.ac.ir

بازخوانی اصل آزادی قراردادی در پرتو اخلاق کانتی

سیده فاطمه هاشمی^۱

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۲/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۵/۲۸]

چکیده

اصل آزادی قراردادی به عنوان یکی از بنیادی‌ترین ارکان حقوق قراردادهای، همواره به مثابه تجلی حاکمیت اراده اشخاص در تنظیم روابط حقوقی تلقی شده است. با این حال، تحولات عمیق اقتصادی و اجتماعی معاصر، به ویژه گسترش نابرابری‌های ساختاری در قدرت چانه‌زنی و رواج فزاینده قراردادهای الحاقی، پرسش‌های بنیادینی را درباره کفایت تفسیر سنتی این اصل برانگیخته است. مقاله حاضر با به کارگیری رویکرد فلسفی-تحلیلی می‌کوشد نسبت میان اصل آزادی قراردادی در حقوق قراردادهای و مفهوم خودمختاری اراده در فلسفه اخلاق ایمانوئل کانت را مورد بازاندیشی قرار دهد. مسئله محوری آن است که آیا رضایت قراردادی، آن‌گونه که در تفسیر کلاسیک حقوق خصوصی فهم می‌شود، می‌تواند بیانگر اراده‌ای واقعاً خودمختار تلقی گردد، یا آنکه در بسیاری از موارد صرفاً صورت ظاهری آزادی را بازنمایی می‌کند.

در این زمینه، ابتدا مبانی نظری اصل آزادی قراردادی و کارکردهای آن در ساختار سنتی حقوق قراردادهای تبیین می‌شود و سپس مفهوم خودمختاری در فلسفه اخلاق کانت، با تأکید بر پیوند آن با کرامت انسانی و اصل غایت بودن انسان، تحلیل می‌شود. در گام بعدی، تنش میان آزادی صوری انتخاب و استقلال عقلانی اراده بررسی شده و نشان داده می‌شود که رضایت قراردادی در شرایط نابرابری شدید اقتصادی یا اطلاعاتی لزوماً با خودمختاری کانتی سازگار نیست. بر این اساس، مقاله استدلال می‌کند که بازخوانی اصل آزادی قراردادی در پرتو مفهوم خودمختاری می‌تواند مبنایی هنجاری برای تفسیر نوین نهادهایی چون اکراه، اضطراب، غبن و نیز توجیه محدودیت‌های حقوقی بر قراردادهای ناعادلانه فراهم آورد. در نهایت، نتیجه گرفته می‌شود که آزادی قراردادی، اگر در افق نظریه خودمختاری فهم شود، نه صرفاً ابزاری برای تضمین اعتبار توافقات، بلکه سازوکاری حقوقی برای پاسداشت کرامت انسانی و حفظ شرایط امکان اراده‌های واقعاً آزاد در روابط قراردادی خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: حقوق قراردادهای، آزادی اراده، خودمختاری کانتی، فلسفه کانت

مقدمه

اصل آزادی قراردادی به عنوان یکی از ارکان بنیادین حقوق قراردادها در نظام‌های حقوقی معاصر، تجلی حقوقی این اندیشه است که اشخاص، در قلمرو روابط خصوصی خویش، از اختیار و آزادی لازم برای تنظیم مناسبات حقوقی برخوردارند و می‌توانند بر پایهٔ ارادهٔ خویش، تعهدات و التزامات متقابل ایجاد کنند (قنوتی ۱۳۸۹، ۱۵۷). این اصل که ریشه در اندیشه‌های فردگرایانه و تحولات حقوقی پس از عصر روشنگری دارد، در طول سده‌های اخیر (از قرن شانزدهم) به منزلهٔ یکی از مهم‌ترین مبانی نظری حقوق قراردادها شناخته شده و در پرتو آن، ارادهٔ اشخاص به عنوان سرچشمهٔ اصلی ایجاد تعهدات حقوقی تلقی گردیده است (حیدری ۱۴۰۴، ۱۲۶). بر مبنای چنین نگرشی، قرارداد نه صرفاً یک نهاد حقوقی، بلکه جلوه‌ای از آزادی فردی و ابزار تحقق خواست و ارادهٔ اشخاص در تنظیم روابط اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌آید. با این همه، تحولات فکری و اجتماعی دوران معاصر نشان داده است که آزادی قراردادی، در معنای کلاسیک خود، همواره با واقعیت‌های روابط اجتماعی سازگار نیست. گسترش روابط اقتصادی پیچیده، ظهور قراردادهای الحاقی، تمرکز قدرت اقتصادی در دست نهادهای بزرگ و نیز افزایش نابرابری‌های اجتماعی، سبب شده است که در بسیاری از موارد، ارادهٔ طرفین قرارداد در شرایطی شکل گیرد که از حیث قدرت چانه‌زنی یا دسترسی به اطلاعات یا وضعیت اقتصادی، توازن لازم میان آنان وجود نداشته باشد. در چنین شرایطی، پرسش بنیادینی مطرح می‌شود که آیا رضایتی که در چنین اوضاعی شکل می‌گیرد را می‌توان جلوه‌ای از ارادهٔ آزاد دانست، یا آنکه این رضایت، صرفاً ظاهری حقوقی از انتخابی است که در واقع تحت فشار شرایط بیرونی تحقق یافته است.

این پرسش زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که اصل آزادی قراردادی نه صرفاً به عنوان یک قاعدهٔ فنی در حقوق قراردادها، بلکه به مثابهٔ تجلی حقوقی آزادی انسان در نظر گرفته شود (بهروز ۱۴۰۳، ۸۵۶). اگر قرارداد جلوه‌ای از ارادهٔ آزاد انسان تلقی گردد، آن‌گاه باید بررسی کرد که مفهوم آزادی که این اصل بر آن استوار است، تا چه اندازه با تلقی فلسفی از آزادی و خودمختاری انسان سازگار

است. در اینجا است که اندیشه اخلاقی ایمانوئل کانت، با طرح مفهوم خودمختاری اراده، افق تازه‌ای برای تحلیل مبانی آزادی در روابط حقوقی می‌گشاید.

در فلسفه اخلاق کانت، انسان موجودی است که به واسطه عقلانیت خویش قادر است برای خود قانون وضع کند و براساس آن عمل نماید. خودمختاری در این معنا، نه صرفاً آزادی در انتخاب میان گزینه‌های مختلف، بلکه توانایی تبعیت از قانونی است که عقل عملی آن را به عنوان قانون عام اخلاقی مقرر می‌دارد. بر این مبنا، اراده‌ای را می‌توان آزاد و خودمختار دانست که از سلطه تمایلات، فشارهای بیرونی یا شرایط تحمیلی‌رهایی یابد و براساس احترام به قانون اخلاقی و کرامت انسانی عمل کند. در پرتو چنین برداشتی، آزادی نه به معنای رها بودن از هر قید و محدودیت، بلکه به معنای تبعیت آگاهانه از قانونی است که عقل، آن را برای همه انسان‌ها معتبر می‌داند.

ورود این تلقی فلسفی به عرصه تحلیل حقوق قراردادها، پرسشی اساسی را پیش روی نظریه سنتی آزادی قراردادی قرار می‌دهد. اگر اراده‌ای که در شرایط اضطراب اقتصادی، نابرابری شدید قدرت یا فقدان انتخاب واقعی شکل گرفته است، از منظر فلسفی اراده‌ای کاملاً آزاد محسوب نشود، آیا می‌توان قرارداد حاصل از چنین اراده‌ای را جلوه‌ای از آزادی انسان دانست؟ به بیان دیگر، آیا آزادی قراردادی در معنای حقوقی خود با مفهوم خودمختاری که در فلسفه اخلاق کانت مطرح شده است، سازگاری دارد، یا آنکه میان این دو تلقی از آزادی، شکاف نظری وجود دارد که نیازمند بازاندیشی در مبانی حقوق قراردادهاست؟ پرسش مزبور، افزون بر اهمیت نظری، از حیث آثار عملی نیز اهمیت فراوان دارد. اگر تحلیل کانتی از خودمختاری به عنوان معیاری برای ارزیابی اعتبار اخلاقی روابط قراردادی پذیرفته شود، آن‌گاه ممکن است بسیاری از قراردادهایی که در چارچوب قواعد سنتی حقوقی معتبر تلقی می‌شوند، از منظر احترام به کرامت انسانی و اراده خودمختار مورد تردید قرار گیرند. از این رو، بازخوانی اصل آزادی قراردادی در پرتو نظریه خودمختاری کانتی می‌تواند زمینه‌ای برای بازاندیشی در حدود و قلمرو این اصل و نیز تبیین مبنایی عمیق‌تر برای حمایت از اراده واقعی اشخاص در روابط قراردادی فراهم آورد.

بر این اساس، هدف نوشتار حاضر آن است که با بهره‌گیری از روش تحلیل نظری و با اتکا به منابع فلسفه اخلاق و نظریه حقوق، نسبت میان اصل آزادی قراردادی در حقوق خصوصی و مفهوم خودمختاری در فلسفه اخلاق کانت را بررسی کند. در این مسیر، ابتدا مبانی و کارکردهای اصل آزادی قراردادی در حقوق خصوصی تبیین می‌شود؛ سپس مفهوم خودمختاری اراده در اندیشه کانت مورد واکاوی قرار می‌گیرد و در نهایت تلاش خواهد شد تا با مقایسه این دو چارچوب نظری، امکان یا عدم امکان تفسیر مجدد آزادی قراردادی بر مبنای مفهوم خودمختاری کانتی مورد ارزیابی قرار گیرد.

۱- اصل آزادی قراردادی

اصل آزادی قراردادی از دیرباز به عنوان یکی از ارکان بنیادین حقوق قراردادها شناخته شده و جایگاهی محوری در سامان‌دهی روابط حقوقی اشخاص ایفا کرده است (طاهری ۱۴۰۴، ۱). این اصل، در معنای کلاسیک خود، بر این پیش‌فرض استوار است که انسان به عنوان موجودی عاقل و مختار، شایستگی آن را دارد که سرنوشت حقوقی خویش را در حوزه روابط خصوصی رقم زند و از رهگذر توافق ارادی، تعهدات الزام‌آور ایجاد کند. از این منظر، قرارداد نه صرفاً ابزار فنی مبادله، بلکه تجلی حقوقی آزادی فردی و نمود اعتماد حقوق به توان تصمیم‌گیری اشخاص تلقی می‌شود. در حقوق مدنی ایران، اصل آزادی قراردادی به صورت ضمنی اما روشن، از مفاد ماده ۱۰ قانون مدنی استنباط می‌شود (کربلایی رحیم ۱۴۰۱، ۱۴)؛ ماده‌ای که با شناسایی اعتبار قراردادهای خصوصی، مشروط بر عدم مخالفت با قانون، نظم عمومی و اخلاق حسنه، قلمرو گسترده‌ای برای اراده اشخاص ترسیم می‌کند (کاتوزیان ۱۳۹۴، ۳۲-۳۳).

با این حال، آزادی قراردادی هرگز به معنای رهایی مطلق اراده از هرگونه قید و بند نبوده است. حتی در نظام‌های حقوقی متأثر از لیبرالیسم کلاسیک، این اصل همواره در چارچوب محدودیت‌هایی تعریف شده که هدف آن‌ها حفظ نظم اجتماعی و حمایت از ارزش‌های بنیادین جامعه است

(خاتمی ۱۴۰۳، ۵۸-۶۷). در حقوق فرانسه که تأثیر عمیقی بر نظام حقوقی ایران داشته، آزادی قراردادها از قرن نوزدهم به عنوان نتیجه منطقی آزادی فردی پذیرفته شد (قنوتی ۱۳۸۹، ۱۳۸)؛ اما به تدریج و به ویژه در سده بیستم، با مداخلات قانون‌گذار و دادگاه‌ها تعدیل گردید (Ghes-tin 1993, 23-25). این تحولات نشان داد که آزادی قراردادی، برخلاف تصور اولیه، مفهومی ایستا و مطلق نیست؛ بلکه نهادی پویا و وابسته به شرایط اجتماعی و اقتصادی هر عصر است (صفایی ۱۴۰۲، ج ۲: ۵۶).

از منظر نظری، اصل آزادی قراردادی بر دو پایه اساسی استوار است؛ نخست، فرض عقلانیت اشخاص و توان آنان در تشخیص منافع خویش؛ دوم، برابری حقوقی طرفین قرارداد. این دو پیش فرض، اگرچه در سطح انتزاعی پذیرفتنی می‌نمایند، اما در عرصه واقعیت اجتماعی همواره تحقق نمی‌یابند. هرچند باید یادآور شد که برابری حقوقی لزوماً به معنای برابری واقعی نیست و در بسیاری از روابط قراردادی، یکی از طرفین از قدرت اقتصادی، فنی یا اطلاعاتی برتری برخوردار است (Ghestin 2001, 45-47). در چنین وضعیتی، اراده طرف ضعیف بیش از آنکه نتیجه انتخاب آزاد باشد، واکنشی ناگزیر به شرایط تحمیلی تلقی می‌شود (صفایی ۱۴۰۲، ج ۲: ۵۶).

گسترش قراردادهای الحاقی و استاندارد به ویژه در روابط مصرف‌کننده و بنگاه‌های اقتصادی بزرگ، نمونه بارزی از چالش‌های پیش روی آزادی قراردادی در معنای سنتی آن است. در این قراردادها یکی از طرفین نه در تعیین مفاد قرارداد نقشی دارد و نه امکان واقعی برای مذاکره؛ بلکه صرفاً میان پذیرفتن یا انصراف مخیر است (امینی و صداقتی ۱۳۹۰، ۱۹۹). در حقوق ایران نیز اگرچه نهادهایی همچون غبن، اکراه و اضطراب به عنوان ابزارهای محدودکننده آزادی قراردادی شناخته شده‌اند، اما این پرسش همچنان باقی است که آیا این نهادها قادر به پوشش تمامی مصادیق عدم توازن ارادی هستند یا خیر. باید گفت حقوق قراردادها بیش از آنکه به کیفیت اراده توجه کند، به وجود ظاهری رضایت بسنده کرده است (شیروی ۱۴۰۰، ۵۱). این رویکرد اگرچه از حیث امنیت حقوقی قابل دفاع است، اما از منظر عدالت قراردادی و حمایت از اراده واقعی، کاستی‌های جدی دارد.

بدین ترتیب، اصل آزادی قراردادی در چهره کلاسیک خود، با نوعی دوگانگی مواجه است: از یک سو، به عنوان نماد آزادی فردی و احترام به اراده اشخاص ستوده می شود و از سوی دیگر، در عمل، گاه به ابزاری برای تحکیم نابرابری ها و مشروعیت بخشی به روابط ناعادلانه تبدیل می گردد (امینی ۱۴۰۲، ۲۱-۸۴). این دوگانگی، زمینه ساز طرح این پرسش اساسی است که آیا مبنای فلسفی آزادی قراردادی نیازمند بازاندیشی نیست و آیا می توان با اتکا به نظریه ای عمیق تر از آزادی، حدود و ثغور این اصل را به گونه ای بازتعریف کرد که هم با کرامت انسانی سازگار باشد و هم امنیت حقوقی را مخدوش نسازد.

در این نقطه است که فلسفه اخلاق کانت با طرح مفهوم خودمختاری اراده، افق تازه ای برای تحلیل مبانی آزادی قراردادی می گشاید. پیش از ورود به این بحث، لازم بود که چهره سنتی آزادی قراردادی، با تمام مبانی و کارکردها و کاستی های آن، به روشنی ترسیم شود؛ امری که فصل حاضر در پی تحقق آن بود.

۲- خودمختاری در فلسفه اخلاق کانت

هر نظام حقوقی، هر قدر هم که در الفاظ قانون بر اصل آزادی اراده تأکید ورزد، در نهایت بر مفهومی اتکا می کند که بیرون از حقوق و در ژرفای فلسفه اخلاق شکل گرفته است؛ همان مفهوم بنیادینی که در دستگاه فلسفی ایمانوئل کانت با عنوان «خودمختاری اراده»، مقام والای انسان را در مقام قانون گذار عقلانی تبیین می کند. از این منظر، آزادی قراردادی متعارف، که بر اختیار ظاهری و رضایت بیرونی بنا شده است، تنها بازتاب سایه ای از آن آزادی فلسفی است که کانت از آن به عنوان استقلال از «هر امر غیرعقلانی» یاد می کند (Kant 1998, 224-247). از دید کانت، انسان به واسطه عقل عملی، نه تنها تابع قانون نیست، بلکه خود واضع قانون است؛ و در همین خودقانون گذاری است که ارزش اخلاقی و شأن انسانی معنا می یابد. بنابراین، هر جا که اراده انسان تحت سلطه میل، منفعت، فشار یا شرایط بیرونی قرار گیرد، آزادی او از صورت خودمختاری خارج

و به هترونومی بدل می‌شود. به تعبیر کانت، اراده‌ای که قانون خود را از بیرون می‌گیرد، اراده‌ای برده و فاقد ارزش اخلاقی است (Kant 1997, 30-31). این نکته برای تحلیل فلسفی حقوق قراردادها اهمیتی بنیادین دارد؛ زیرا قرارداد، تجسم بیرونی اراده است و حقوق، چارچوب مشروعیت این اراده است؛ اما مشروعیت حقوقی بدون مشروعیت اخلاقی، از حیث هنجاری نمی‌تواند پایدار باشد. پیش‌درآمد این فصل، از همین نقطه آغاز می‌شود؛ یعنی از تمایز میان اراده‌ای که می‌خواهد و اراده‌ای که باید بخواهد. در جهان قراردادها، انسان ظاهراً آزاد است تا هر شرطی را بپذیرد؛ اما در جهان اخلاق کانتی، آزادی نه در پذیرش میل، بلکه در تبعیت از قانون اخلاقی معنا دارد.

بدین‌سان، بحث در این فصل از سطح توصیفی مفهوم آزادی، که در بخش‌های پیشین تبیین شد، فراتر می‌رود و به لایه‌های عمیق‌تری از فلسفه اخلاقی می‌رسد؛ جایی که عقل عملی به منزله قانون‌گذار درونی انسان، مرز میان آزادی حقیقی و آزادی صوری را تعیین می‌کند. این توجه به تفاوت فلسفی میان آزادی صوری انتخاب و آزادی عقلانی قانون‌گذاری، کلید فهم نسبت میان اخلاق و حقوق قراردادها است؛ نسبتی که بدون بازگشت به کانت، فهم آن ناممکن است.

در اینجا، مسئله صرفاً بحث از آزادی قراردادی نیست؛ بلکه بازاندیشی در بنیاد اخلاقی اراده انسانی است. هنگامی که حقوق به نام آزادی، از قراردادها و الحاقی یا شروط تحمیلی یا رضای ناشی از اضطرار سخن می‌گوید، در واقع با پرسش عمیق‌تری مواجه است؛ آیا این اراده، همان اراده‌ای است که کانت از آن سخن می‌گوید؟ آیا شخص در چنین وضعیتی واقعاً خودقانون‌گذار است یا تابع ضرورتی بیرونی؟ این فصل می‌کوشد با تکیه بر چهار ساحت فلسفی تمایز هترونومی و خودمختاری، اصل امر مطلق، مفهوم کرامت انسانی، و نقش عقل عملی در قانون‌گذار، پاسخی نظام‌مند به این پرسش ارائه دهد. بدین ترتیب، فصل سوم در پی آن است که با بررسی وجوه فلسفی و انتقادی خودمختاری، چرایی و چگونگی تبدیل آن به مبنای اراده حقوقی را تبیین کند تا نشان دهد آزادی در قرارداد، اگر از خاستگاه عقلانی و اخلاقی تهی گردد، دیگر نه نشانه شأن انسانی، بلکه انعکاس نابرابری و سلطه است.

۲-۱- هترونومی در برابر خودمختاری

اگر آزادی اراده در حقوق قراردادها به منزله مبنای مشروعیت تعهدات تلقی می‌شود، این پرسش بنیادین مطرح می‌گردد که مراد از آزادی چیست و در چه شرایطی می‌توان اراده‌ای را واقعاً آزاد دانست. پاسخ به این پرسش، چنان‌که در فلسفه اخلاق جدید روشن شده است، تنها با رجوع به تمایزی که ایمانوئل کانت میان خودمختاری^۱ و هترونومی^۲ برقرار می‌کند، امکان‌پذیر است. در اندیشه کانتی، آزادی نه صرف قدرت انتخاب میان بدیل‌های گوناگون، بلکه توانایی عقل برای قانون‌گذاری بر خویشتن است. به بیان دیگر، اراده تنها زمانی آزاد است که منبع الزام خویش را درون عقل عملی بیابد، نه در تمایلات یا اغراض یا فشارهای بیرونی. از همین رو، کانت در اثر بنیادین خود، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، تصریح می‌کند که خودمختاری اراده خاصیتی است که به موجب آن اراده برای خویش قانون می‌گذارد، مستقل از هر ویژگی متعلق به اشیای اراده (Kant 1998, 52-63). در مقابل، هترونومی وضعیتی است که در آن اراده، به جای آنکه قانون خود را از عقل عملی اخذ کند، تابع امری بیرونی می‌شود؛ خواه این امر بیرونی صورت میل و منفعت داشته باشد، خواه در قالب فشار اجتماعی، اضطراب اقتصادی یا سلطه نهادی ظاهر گردد. در چنین حالتی، اراده در واقع قانون‌گذار نیست؛ بلکه مجری ضرورتی است که از بیرون بر آن تحمیل شده است. کانت در نقد چنین وضعی می‌نویسد هرگاه اصل تعیین‌کننده اراده از چیزی جز قانون عقلانی ناشی شود، همه نظام‌های اخلاقی ناگزیر به هترونومی اراده فرومی‌غلتنند (Kant 1998, 52-63). بنابراین تمایز میان خودمختاری و هترونومی، صرفاً یک تفکیک مفهومی در فلسفه اخلاق نیست؛ بلکه معیاری برای سنجش ارزش اخلاقی کنش انسانی است. اهمیت این تمایز هنگامی آشکار می‌شود که آن را در قلمرو حقوق خصوصی و به‌ویژه در تحلیل اراده قراردادی به کار گیریم. در ظاهر، هر قرارداد نتیجه توافق دو اراده آزاد است؛ اما این ظاهر حقوقی همواره بازتاب واقعیت اخلاقی نیست. حقوق

1. Autonomy.

2. Heteronomy.

سنتی قراردادهای غالباً بر فرضی ساده بنا شده است: اینکه رضایت طرفین، صرف نظر از شرایط اجتماعی و اقتصادی آن، نشانه آزادی اراده است. باین حال، اگر معیار کانتی را بپذیریم، باید میان اراده‌ای که صرفاً رضایت داده است و اراده‌ای که به صورت خودمختار تصمیم گرفته است، تمایز قائل شویم؛ زیرا رضایت ممکن است محصول ضرورت، نیاز یا فشار باشد؛ در حالی که خودمختاری مستلزم استقلال عقلانی از همین عوامل است.

این نکته را بسیاری از فیلسوفان حقوق در تحلیل پیوند میان اخلاق کانتی و حقوق خصوصی برجسته کرده‌اند. به ویژه آرتور ریپستاین که نظریه عدالت خصوصی خود را بر مبنای فلسفه کانت سامان داده است، تأکید می‌کند که آزادی هر شخص بتواند با آزادی دیگران براساس قانونی عام سازگار شود (Ripstein 2009, 33). بدین ترتیب، اگر شرایط اجتماعی یا قراردادی به گونه‌ای باشد که یکی از طرفین عملاً تابع اراده دیگری گردد، وضعیت حاصل با ایده کانتی آزادی سازگار نخواهد بود؛ زیرا اراده‌ای که در چنین شرایطی شکل می‌گیرد، بیش از آنکه جلوه خودمختاری باشد، نشانه نوعی هترونومی ساختاری است. از همین رو، در فلسفه حقوق معاصر نیز توجه فزاینده‌ای به این مسئله معطوف شده است که آیا رضایت قراردادی همیشه می‌تواند نشانه خودمختاری باشد یا خیر. جوزف راز در تحلیل مفهوم خودمختاری خاطرنشان می‌کند که تحقق واقعی آن مستلزم وجود مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی و نهادی است که امکان انتخاب عقلانی را فراهم سازند؛ در غیر این صورت، آزادی به سطحی صوری فروکاسته می‌شود (Raz 1986, 372). این دیدگاه، در واقع امتداد همان تمایز کانتی میان اراده‌ای است که قانون خود را از عقل می‌گیرد و اراده‌ای که تابع ضرورت‌های بیرونی است. در حقوق ایران نیز اگرچه اصطلاحات فلسفی هترونومی و خودمختاری به صراحت به کار نرفته‌اند، اما روح این تمایز را می‌توان در تحلیل‌های نظری از اصل آزادی قراردادهای مشاهده کرد (کاتوزیان ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۴۴-۱۴۸).

بر این اساس، تمایز میان هترونومی و خودمختاری، نه صرفاً مفهومی نظری، بلکه کلیدی برای فهم بنیاد هنجاری حقوق قراردادهاست. اگر اراده‌ای که در قرارداد تجلی می‌یابد صرفاً واکنشی به

فشارها و ضرورت‌های بیرونی باشد، دشوار می‌توان آن را مظهر آزادی دانست؛ زیرا آزادی در معنای کانتی، چیزی فراتر از انتخاب میان گزینه‌هاست. آزادی حقیقی در آن است که انسان بتواند به حکم عقل عملی، خویش را تابع قانونی قرار دهد که خود آن را به عنوان قانونی عام می‌پذیرد. از همین رو، هر نظام حقوقی که اصل آزادی قراردادی را می‌پذیرد، ناگزیر باید این پرسش را نیز پیش روی خود قرار دهد که آیا شرایط تحقق این آزادی، واقعاً با مفهوم خودمختاری سازگار است یا آنکه در پس ظاهر رضایت، نوعی هترونومی پنهان شده است.

بدین ترتیب، تحلیل تمایز بنیادین میان هترونومی و خودمختاری، گام نخست در فهم رابطه میان اخلاق کانتی و اراده حقوقی است. این تمایز نشان می‌دهد که آزادی قراردادی، اگرچه در سطح حقوقی به رضایت طرفین فروکاسته می‌شود، در سطح فلسفی به مسئله عمیق‌تری بازمی‌گردد؛ اینکه آیا انسان در مقام فاعل حقوقی، واقعاً قانون‌گذار خویش است یا صرفاً تابع ضرورت‌هایی است که از بیرون بر اراده او تحمیل شده‌اند.

۲-۲- خودمختاری به عنوان بنیاد کرامت انسانی و نسبت آن با امر مطلق

در نظام فلسفی کانت، خودمختاری اراده صرفاً وصفی روان‌شناختی یا ویژگی‌ای مربوط به توان انتخاب فردی نیست؛ بلکه حقیقتی هنجاری است که منزلت اخلاقی انسان بر آن استوار می‌شود. کانت در طرح معماری اخلاق خویش می‌کوشد نشان دهد که ارزش انسان نه در استعدادها، نه در مطلوبیت اجتماعی و نه در کارکردهای ابزاری او، بلکه در همین قابلیت قانون‌گذاری عقلانی نهفته است. از این منظر، انسان به سبب آنکه می‌تواند به حکم عقل عملی برای خویش قانون وضع کند، موجودی است که باید همواره به عنوان «غایت فی نفسه» مورد احترام قرار گیرد، نه همچون وسیله‌ای در خدمت اغراض دیگران. بدین ترتیب، خودمختاری نه تنها مبنای آزادی اخلاقی، بلکه بنیاد کرامت انسانی نیز به شمار می‌آید؛ کرامتی که در فلسفه اخلاق کانت، جایگزین همه معیارهای سودانگاران و مصلحت‌اندیشانه ارزش‌گذاری کنش انسانی می‌شود.

در این چارچوب، مفهوم خودمختاری به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با اصل مشهور امر مطلق^۱ پیوند می‌یابد. امر مطلق، چنان‌که کانت توضیح می‌دهد، قاعده‌ای است که اعتبار آن وابسته به هیچ هدف یا منفعتی نیست؛ بلکه صرفاً به اعتبار عقلانی بودن آن الزام‌آور است. از همین رو، این اصل اخلاقی نه فرمانی بیرونی، بلکه تجلی قانون‌گذاری عقل عملی در درون اراده انسان است. کانت در بیان یکی از مهم‌ترین صورت‌بندی‌های این اصل می‌نویسد: «چنان رفتار کن که انسانیت را، چه در شخص خود و چه در شخص دیگری، همواره در عین حال به مثابه غایت و هرگز صرفاً به مثابه وسیله به کارگیری» (Kant 1998, 37-38). این بیان، در واقع ترجمان مستقیم مفهوم خودمختاری است؛ زیرا اگر انسان واضع قانون اخلاقی است، پس نمی‌توان او را صرفاً ابزاری برای تحقق اراده دیگران دانست.

پیامد این اصل برای تحلیل حقوقی اراده، بسیار ژرف‌تر از آن است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. اگر انسان به سبب خودمختاری خویش واجد کرامت است، هر نظام حقوقی که اراده او را مبنای ایجاد تعهدات قرار می‌دهد، باید به‌گونه‌ای سازمان یابد که این کرامت حفظ شود. به بیان دیگر، قرارداد تنها در صورتی می‌تواند ابزار مشروع تنظیم روابط انسانی باشد که با شأن عقلانی اشخاص سازگار بماند. از همین روست که در فلسفه حقوق الهام‌گرفته از کانت، آزادی قراردادی نه مجوزی برای هر نوع تعهد، بلکه سازوکاری برای تحقق آزادی متقابل افراد تلقی می‌شود. آرتور ریپستاین در تفسیر فلسفه حقوق کانت یادآور می‌شود که نظم حقوقی، در بنیان خود، تلاشی است برای ایجاد وضعیتی که در آن «آزادی هر شخص بتواند با آزادی دیگران براساس قانونی عام هم‌زیست شود» (Ripstein 2009, 34). در چنین چارچوبی، حقوق خصوصی در حقیقت تجسم نهادی همان اصل اخلاقی است که کرامت انسان را از تبدیل شدن به ابزار صرف در روابط اجتماعی بازمی‌دارد.

1. Categorical Imperative.

این نگرش در عین حال، نقدی بنیادین بر برداشت صرفاً اراده‌گرایانه از قرارداد به شمار می‌آید. نظریه کلاسیک قراردادها غالباً بر این فرض استوار بود که رضایت طرفین، فارغ از شرایط شکل‌گیری آن، برای ایجاد تعهد کافی است؛ اما در پرتو فلسفه کانت، چنین دیدگاهی با دشواری‌های جدی روبه‌رو می‌شود؛ زیرا اگر اراده انسان باید به عنوان جلوۀ خودمختاری عقلانی محترم شمرده شود، آنگاه رضایتی که در شرایط سلطه یا اضطراب یا نابرابری شدید شکل می‌گیرد، به دشواری می‌تواند بیانگر چنین خودمختاری‌ای باشد. در واقع، آنچه در این موارد تحقق می‌یابد، بیشتر صورتی از هترونومی است؛ یعنی وضعیتی که در آن اراده فرد نه از عقل عملی، بلکه از فشار شرایط بیرونی تأثیر می‌پذیرد.

از این رو، بسیاری از نظریه‌پردازان معاصر حقوق خصوصی کوشیده‌اند مفهوم کرامت انسانی را به عنوان معیاری برای ارزیابی مشروعیت قراردادها به کار گیرند. ارنست واینریب، در تحلیل ساختار اخلاقی حقوقی، نشان می‌دهد که روابط حقوقی میان اشخاص باید بر مبنای احترام متقابل به شخصیت عقلانی آنان سامان یابد؛ زیرا تنها در چنین صورتی است که حقوق خصوصی می‌تواند با ایده عدالت سازگار باشد (Weinrib 1995, 96-100). این تحلیل در حقیقت بازتاب همان اصل کانتی است که انسان را غایتی در خود می‌داند و نه وسیله‌ای برای تحقق اهداف دیگران.

در حقوق ایران نیز، هرچند بحث از کرامت انسانی بیشتر در قلمرو حقوق اساسی و عمومی مطرح شده است، اما آثار آن را می‌توان در تفسیرهای نوین از اصل آزادی قراردادها مشاهده کرد. دکتر ناصر کاتوزیان، با تأکید بر پیوند میان اخلاق و حقوق یادآور می‌شود که آزادی قراردادی هرگز به معنای رهایی از قید عدالت نیست؛ زیرا اراده‌ای که در تعارض آشکار با انصاف و تعادل قراردادی قرار گیرد، نمی‌تواند مبنای مشروع تعهدات باشد (کاتوزیان ۱۳۸۷، ج ۱: ۵۸-۶۰). چنین تحلیلی اگرچه در زبان حقوقی بیان می‌شود، اما در ژرفای خود با همان مبنای فلسفی کانت هم‌سویی دارد؛ یعنی این اندیشه که ارزش اراده انسانی در گرو استقلال عقلانی آن است.

بر این اساس، می‌توان گفت که خودمختاری در فلسفه کانت نه تنها شرط امکان اخلاق، بلکه مبنای نظری فهم کرامت انسانی در حقوق نیز هست. هنگامی که انسان به عنوان موجودی قانون‌گذار در نظر گرفته شود، روابط حقوقی دیگر نمی‌توانند صرفاً بر مبادله منافع استوار باشند؛ بلکه باید به گونه‌ای تنظیم شوند که استقلال عقلانی اشخاص محفوظ بماند. از همین رو، هر جا که قرارداد به ابزاری برای سلطه یک اراده بر اراده دیگر تبدیل شود، بنیاد اخلاقی آن دچار تزلزل می‌گردد. چنین وضعیتی نشان می‌دهد که تحلیل فلسفی خودمختاری، تنها بحثی نظری در قلمرو اخلاق نیست؛ بلکه معیاری هنجاری برای ارزیابی ساختارهای حقوقی و سنجش مشروعیت تعهدات قراردادی به شمار می‌آید.

۲-۳- آزادی کانتی در برابر آزادی لیبرال؛ تقابل میان آزادی صوری و استقلال عقلانی

بحث از آزادی در حقوق قراردادها، اگرچه در ظاهر مفهومی بدیهی و کم‌مناقشه می‌نماید، در ژرفای فلسفی خود با یکی از بنیادی‌ترین منازعات اندیشه مدرن گره خورده است؛ منازعه‌ای میان دو تلقی متفاوت از آزادی: نخست، آزادی به معنای قدرت انتخاب و رهایی از اجبار بیرونی که در سنت لیبرالیسم کلاسیک ریشه دارد؛ و دوم، آزادی به معنای استقلال عقلانی اراده و خودقانون‌گذاری که در فلسفه اخلاق کانت صورت‌بندی شده است. تمایز میان این دو برداشت از آزادی، نه صرفاً اختلافی نظری در قلمرو فلسفه، بلکه مسئله‌ای تعیین‌کننده در تحلیل هنجاری نهاد قرارداد به شمار می‌آید؛ زیرا پاسخ به این پرسش که «اراده آزاد» در قرارداد دقیقاً چه معنایی دارد، وابسته به آن است که آزادی را در کدام یک از این دو چارچوب مفهومی تفسیر کنیم.

در سنت لیبرالی کلاسیک، آزادی غالباً به معنای فقدان مانع یا اجبار بیرونی تعریف می‌شود. در این تلقی، انسان زمانی آزاد است که بتواند بدون مداخله دیگران میان گزینه‌های مختلف انتخاب کند. این برداشت از آزادی که ریشه‌های آن را می‌توان در آثار اندیشمندانی چون هابز و لاک جست‌وجو کرد، بعدها در نظریه‌های حقوقی قرارداد نیز انعکاس یافت. مطابق این دیدگاه، قرارداد

نتیجه تعامل اراده‌های آزاد است و همین رضایت متقابل برای مشروعیت تعهدات کافی تلقی می‌شود. به بیان دیگر، معیار آزادی در اینجا صرفاً آزادی در انتخاب است، نه کیفیت عقلانی انتخاب (Locke 1980, 17-19).

اما در فلسفه اخلاق کانت، چنین برداشتی از آزادی ناکافی و حتی گمراه‌کننده تلقی می‌شود. از دید کانت، آزادی صرفاً به معنای رهایی از قید اجبار خارجی نیست؛ بلکه مستلزم استقلال اراده از سلطه امیال و انگیزه‌های تجربی نیز هست. اراده زمانی آزاد است که بتواند قانون خود را از عقل عملی اخذ کند و نه از تمایلات یا اغراض شخصی. به تعبیر کانت، آزادی اراده و تبعیت از قانون اخلاقی در حقیقت یک چیز واحدند (Kant 1997, 30). بدین ترتیب، آزادی در معنای کانتی نه در اختیار مطلق برای انتخاب، بلکه در توانایی تبعیت آگاهانه از قانونی نهفته است که عقل آن را به عنوان قانونی عام تشخیص می‌دهد.

این تفاوت بنیادین، در تحلیل حقوقی قرارداد پیامدهای مهمی به همراه دارد. اگر آزادی را صرفاً به معنای نبود اجبار بیرونی بدانیم، هر قراردادی که با رضایت ظاهری طرفین منعقد شده باشد باید معتبر تلقی گردد؛ حتی اگر یکی از طرفین تحت فشار شرایط اقتصادی، اجتماعی یا اطلاعاتی ناگزیر از پذیرش آن شده باشد؛ اما اگر معیار کانتی را بپذیریم، چنین رضایتی الزاماً بیانگر آزادی واقعی نیست؛ زیرا اراده‌ای که تحت سلطه ضرورت‌های بیرونی شکل می‌گیرد، در واقع تجلی نوعی هترونومی است. در چنین وضعی، شخص بیش از آنکه قانون‌گذار خویش باشد، تابع شرایطی است که از بیرون بر او تحمیل شده است. از همین رو، برخی از فیلسوفان معاصر حقوق کوشیده‌اند با الهام از فلسفه کانت، مفهوم آزادی در حقوق خصوصی را بازناندیشی کنند. آرتور ریپستاین در تحلیل خود از حقوق خصوصی کانتی نشان می‌دهد که آزادی حقوقی نه به معنای اختیار نامحدود در انجام هر کنش، بلکه به معنای استقلال هر شخص در چارچوب نظامی است که امکان هم‌زیستی آزادی‌های متقابل را فراهم می‌سازد (Ripstein 2009, 34-36). بدین معنا، آزادی در حقوق نه صرفاً آزادی از مداخله دیگران، بلکه آزادی در چارچوب قانونی است که برای همه قابل تعمیم باشد.

از سوی دیگر، آیزایا برلین در تحلیل مشهور خود از دو مفهوم آزادی، میان آزادی منفی و آزادی مثبت تمایز قائل می‌شود. آزادی منفی ناظر به فقدان مانع است؛ در حالی که آزادی مثبت، به توانایی خودفرمانی و حاکمیت بر خویشتن اشاره دارد (Berlin 1969, 121–134). هرچند تحلیل برلین دقیقاً منطبق با مفهوم کانتی خودمختاری نیست، اما نشان می‌دهد که آزادی به معنای صرف رهایی از اجبار، نمی‌تواند تمام ابعاد استقلال انسانی را توضیح دهد. در واقع، آنچه کانت بر آن تأکید می‌کند، نوعی آزادی است که با مفهوم خودفرمانی عقلانی پیوند خورده است.

در پرتو این ملاحظات، روشن می‌شود که نظریه کلاسیک آزادی قراردادی که مشروعیت قرارداد را صرفاً بر رضایت طرفین مبتنی می‌سازد، با چالش‌های فلسفی جدی روبه‌رو است؛ زیرا رضایت در بسیاری از موارد، ممکن است نتیجه شرایطی باشد که استقلال واقعی اراده را تضعیف می‌کند. به همین دلیل، برخی از نظریه‌پردازان حقوق خصوصی معتقدند که تحلیل قرارداد باید فراتر از مفهوم صرف رضایت حرکت کند و به شرایط تحقق خودمختاری واقعی توجه نماید. جوزف راز، در بررسی مفهوم خودمختاری تأکید می‌کند که تحقق آن مستلزم وجود گزینه‌های واقعی و شرایط اجتماعی مناسب برای انتخاب عقلانی است؛ در غیر این صورت، آزادی به سطحی صوری فروکاسته می‌شود (Raz 1986, 369–374).

در حقوق ایران نیز، هرچند مفهوم آزادی غالباً در قالب اصل آزادی قراردادها بیان می‌شود، اما تحلیل‌های مذکور در فصل پیشین نشان می‌دهد که این اصل نمی‌تواند مطلق تلقی شود (کاتوزیان ۱۳۸۷، ج ۱: ۶۲–۶۵). این تحلیل اگرچه در چارچوب زبان حقوقی بیان شده است، اما در بنیان نظری خود با همان تمایز فلسفی میان آزادی صوری و استقلال واقعی اراده هم‌خوانی دارد. از این منظر، تقابل میان آزادی لیبرالی و آزادی کانتی را می‌توان تقابل میان آزادی در سطح پدیدار و آزادی در سطح بنیاد عقلانی دانست. آزادی نخست که در بسیاری از نظریه‌های کلاسیک حقوق قراردادها انعکاس یافته است، آزادی را در قالب امکان انتخاب میان گزینه‌ها می‌بیند؛ در حالی که آزادی دوم که در فلسفه کانت صورت‌بندی شده، آزادی را در توانایی عقل برای قانون‌گذاری بر

خویشتن جست و جو می‌کند. بدین ترتیب، تحلیل فلسفی قرارداد ناگزیر باید از این پرسش آغاز کند که آیا رضایت طرفین واقعاً بیانگر چنین استقلال عقلانی‌ای است یا آنکه صرفاً جلوه‌ای از آزادی صوری در شرایط نابرابر اجتماعی و اقتصادی است.

در نتیجه، تمایز میان آزادی لیبرالی و آزادی کانتی نه تنها مسئله‌ای نظری در فلسفه اخلاق، بلکه کلیدی برای فهم محدودیت‌های اصل آزادی قراردادی در حقوق خصوصی است؛ زیرا اگر آزادی حقیقی در استقلال عقلانی اراده نهفته باشد، آنگاه مشروعیت قراردادها نیز باید در پرتو همین معیار سنجیده شود؛ معیاری که فراتر از رضایت ظاهری، به شرایط واقعی شکل‌گیری اراده انسانی توجه دارد.

۲-۴- نقش عقل عملی در قانون‌گذاری اخلاقی؛ الزام، ضرورت و بنیان هنجاری اراده

در فلسفه اخلاق کانت، تحلیل مفهوم اراده بدون توجه به جایگاه عقل عملی ناممکن است؛ زیرا اراده در نظام فکری او نه نیرویی صرفاً روان‌شناختی و نه قدرتی صرفاً انتخاب‌گر، بلکه تجلی توانایی عقل برای تعیین قواعد کنش است. به بیان دیگر، اراده در نزد کانت چیزی جز عقل عملی در مقام عمل نیست. از همین رو، هرگونه بحث درباره آزادی و خودمختاری ناگزیر باید به بررسی چگونگی قانون‌گذاری عقل عملی و نحوه الزام‌آوری آن برای اراده انسانی بپردازد. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که در فلسفه کانت، الزام اخلاقی نه از اقتدار بیرونی، بلکه از ساختار عقلانی خود اراده سرچشمه می‌گیرد.

کانت در تحلیل بنیادین خود از اخلاق، میان دو نوع قاعده عملی تمایز قائل می‌شود: اوامر شرطی^۱ و امر مطلق.^۲ اوامر شرطی قواعدی هستند که اعتبار آن‌ها وابسته به تحقق هدفی خاص است؛ برای مثال، اگر کسی خواهان موفقیت در حرفه‌ای معین باشد، باید قواعد خاصی را رعایت کند؛

1. Hypothetical Imperatives.

2. Categorical Imperative.

اما امر مطلق از چنین ساختاری پیروی نمی‌کند. این امر، فرمانی است که مستقل از هر هدف تجربی و صرفاً به اعتبار عقلانی بودنش الزام‌آور است (Kant 1998, 24–27). از نظر کانت، تنها چنین اصلی می‌تواند مبنای واقعی اخلاق باشد؛ زیرا اگر الزام اخلاقی وابسته به اهداف یا تمایلات فردی باشد، دیگر نمی‌توان آن را قانونی عام و جهان‌شمول دانست.

در این چارچوب، عقل عملی نقشی اساسی در شکل‌گیری مفهوم خودمختاری ایفا می‌کند. انسان به سبب آنکه موجودی عقلانی است، قادر است قواعدی را برای کنش خود برگزیند که بتوانند به عنوان قانونی عمومی پذیرفته شوند. بدین ترتیب، الزام اخلاقی نه نتیجه فشار بیرونی، بلکه حاصل پذیرش عقلانی قانونی است که خود اراده آن را وضع کرده است. کانت در این باره تصریح می‌کند که اراده آزاد، اراده‌ای است که «قانون خویش را از عقل می‌گیرد» و نه از تمایلات یا شرایط تجربی (Kant 1997, 33–35).

این تحلیل در عین حال، تفاوت اساسی میان الزام اخلاقی و اجبار خارجی را روشن می‌سازد. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، اطاعت از قانون ممکن است نتیجه ترس از مجازات یا فشار نهادهای قدرت باشد؛ اما در اخلاق کانتی، الزام معنایی کاملاً متفاوت دارد. در اینجا، فرد از آن‌رو به قانون اخلاقی عمل می‌کند که آن را به عنوان قانونی عقلانی می‌شناسد. بنابراین، الزام اخلاقی در حقیقت نوعی ضرورت عقلانی است، نه اجبار بیرونی (Wood 1999, 73–78).

پیامد این دیدگاه برای تحلیل فلسفی اراده در حقوق خصوصی بسیار مهم است. اگر اراده انسانی، تنها زمانی آزاد تلقی شود که از عقل عملی تبعیت کند، آن‌گاه رضایتی که صرفاً بر پایه منافع کوتاه‌مدت یا فشار شرایط بیرونی شکل گرفته باشد، نمی‌تواند بیان کامل استقلال اراده باشد. در واقع، چنین اراده‌ای بیشتر به حوزه تمایلات تجربی تعلق دارد تا به قلمرو عقل عملی. از همین رو، تحلیل فلسفی قرارداد باید میان اراده‌ای که از محاسبه منافع ناشی می‌شود و اراده‌ای که با احترام به قواعد عقلانی شکل می‌گیرد، تمایز قائل شود.

ارنست واینریب در تحلیل ساختار هنجاری حقوق خصوصی یادآور می‌شود که روابط حقوقی میان اشخاص باید بر مبنای نوعی عقلانیت هنجاری سامان یابد؛ عقلانیتی که بتواند اعمال طرفین را در چارچوب قواعدی عام و قابل تعمیم تفسیر کند (Weinrib 1995, 113–118). این تحلیل، در واقع بازتاب همان اصل کانتی است که قانون اخلاقی را محصول عقل عملی می‌داند. بدین ترتیب، می‌توان گفت حقوق خصوصی در سطحی عمیق‌تر، نهادینه شدن نوعی عقلانیت هنجاری در روابط اجتماعی است. از سوی دیگر، برخی فیلسوفان حقوق بر این نکته تأکید کرده‌اند که تحلیل کانتی از عقل عملی می‌تواند مبنایی برای فهم ساختار الزام در حقوق باشد. آلن ریپستاین در تفسیر فلسفه حقوق کانت نشان می‌دهد که الزام حقوقی برخلاف الزام اخلاقی، با امکان استفاده مشروع از زور همراه است؛ اما این امر به معنای نفی بنیاد عقلانی آن نیست. برعکس، حقوق در نظر کانت تلاشی است برای تنظیم روابط میان اراده‌های آزاد به گونه‌ای که آزادی هر فرد با آزادی دیگران سازگار باشد (Ripstein 2009, 19–24). در پرتو این تحلیل، می‌توان گفت عقل عملی در فلسفه کانت دو نقش اساسی ایفا می‌کند: نخست، به عنوان سرچشمه قانون اخلاقی که اراده انسان را هدایت می‌کند؛ و دوم، به عنوان مبنای هنجاری نظم حقوقی که امکان هم‌زیستی آزادی‌های متقابل را فراهم می‌سازد. این دو نقش، در عین تمایز، به یکدیگر وابسته‌اند؛ زیرا بدون وجود عقل عملی، نه می‌توان از الزام اخلاقی سخن گفت و نه از مشروعیت نظم حقوقی.

در نتیجه، مفهوم اراده در فلسفه کانت را نمی‌توان صرفاً به معنای قدرت انتخاب تقلیل داد. اراده در این نظام فکری، جلوه‌ای از عقل عملی است که توانایی وضع قانون برای خویش را دارد. از همین رو، تحلیل فلسفی قرارداد نیز باید از این نکته آغاز کند که آیا اراده‌ای که تعهد را ایجاد می‌کند، واقعاً بیانگر چنین عقلانیتی است یا صرفاً نتیجه تعامل نیروهای اجتماعی و اقتصادی است. تنها در صورت نخست است که می‌توان از آزادی واقعی اراده سخن گفت؛ آزادی‌ای که نه در اختیار نامحدود برای انتخاب، بلکه در تبعیت آگاهانه از قانون عقلانی تحقق می‌یابد.

۲-۵- نقد فلسفی رضایت ظاهری از منظر کانتی

در نظریه کلاسیک قراردادها، رضایت طرفین مهم‌ترین مبنای مشروعیت تعهدات تلقی می‌شود. این دیدگاه که ریشه‌های آن را می‌توان در فلسفه حقوق طبیعی و لیبرالیسم کلاسیک جست‌وجو کرد، بر این فرض استوار است که اگر اشخاص آزادانه و بدون اجبار مستقیم به توافق برسند، تعهد ناشی از آن توافق الزام‌آور و مشروع خواهد بود. با این حال، تحلیل فلسفی این مفهوم در پرتو اندیشه کانت نشان می‌دهد که چنین برداشتی از رضایت، در بسیاری از موارد تنها بیانگر نوعی رضایت صوری یا ظاهری است و لزوماً بیانگر استقلال واقعی اراده انسانی نیست.

در فلسفه اخلاق کانت ارزش اخلاقی کنش، نه در نتیجه آن و نه در تمایل شخصی فاعل، بلکه در اصل عقلانی حاکم بر اراده نهفته است. از این منظر، رضایت زمانی می‌تواند بیانگر آزادی واقعی باشد که حاصل خودقانون‌گذاری عقلانی اراده باشد. اگر اراده فرد تحت سلطه انگیزه‌های بیرونی، فشارهای اجتماعی یا ضرورت‌های اقتصادی شکل گرفته باشد، در حقیقت با نوعی هتروномی مواجه هستیم؛ وضعیتی که در آن اراده از بیرون تعیین می‌شود و نه از درون عقل عملی. کانت در تحلیل خود از اخلاق تصریح می‌کند که اراده زمانی آزاد است که تابع قانونی باشد که عقل آن را برای خود وضع می‌کند، نه قانونی که از تمایلات یا شرایط تجربی ناشی شده باشد (Kant 1998, 40-42).

این تحلیل، زمینه‌ای برای نقد برداشت صرفاً اراده‌گرایانه از رضایت فراهم می‌کند. در بسیاری از روابط قراردادی، رضایت طرفین در شرایطی شکل می‌گیرد که از منظر اجتماعی یا اقتصادی به شدت نابرابر است. در چنین مواردی، هرچند ممکن است توافق از نظر شکلی، آزادانه به نظر برسد، اما در واقع یکی از طرفین تحت فشار شرایطی قرار دارد که قدرت انتخاب واقعی او را محدود می‌کند. از دیدگاه کانتی، چنین رضایتی نمی‌تواند بیان کامل خودمختاری اراده باشد؛ زیرا اراده‌ای که تحت سلطه ضرورت‌های بیرونی قرار دارد، فاقد استقلال عقلانی لازم برای قانون‌گذاری اخلاقی است.

این مسئله در تحلیل‌های معاصر فلسفه حقوق خصوصی نیز مورد توجه قرار گرفته است. آرتور ریپستاین در تفسیر فلسفه حقوق کانت، تأکید می‌کند که آزادی حقوقی تنها زمانی تحقق می‌یابد که تعامل میان اشخاص به گونه‌ای باشد که هیچ‌یک صرفاً به ابزار تحقق اهداف دیگری تبدیل نشود (Ripstein 2009, 36–39). اگر قرارداد به ابزاری برای بهره‌برداری از موقعیت ضعف طرف مقابل تبدیل شود، با اصل بنیادین کانتی که انسان را غایتی در خود می‌داند ناسازگار خواهد بود. بدین ترتیب، رضایت در چنین شرایطی نمی‌تواند به تنهایی مبنای مشروعیت تعهدات باشد.

از سوی دیگر، تحلیل‌های فلسفی درباره مفهوم خودمختاری نشان می‌دهد که تحقق آن مستلزم وجود شرایطی است که امکان انتخاب واقعی را فراهم آورد. جوزف راز در بررسی مفهوم خودمختاری استدلال می‌کند که استقلال فردی تنها زمانی معنا دارد که شخص با مجموعه‌ای از گزینه‌های واقعی و قابل تحقق مواجه باشد؛ در غیر این صورت، انتخاب او صرفاً واکنشی به محدودیت‌های محیطی خواهد بود (Raz 1986, 369–372). این دیدگاه نشان می‌دهد که رضایت در خلأ اجتماعی شکل نمی‌گیرد؛ بلکه همواره در بستر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی معین پدید می‌آید.

در پرتو این ملاحظات، مفهوم رضایت در حقوق قراردادها باید با دقت بیشتری تحلیل شود. رضایت اگرچه عنصر اساسی در ایجاد تعهدات قراردادی است، اما نمی‌تواند به تنهایی معیار مشروعیت آن‌ها باشد. از منظر فلسفه کانت، آنچه اهمیت دارد نه صرف وجود توافق، بلکه کیفیت عقلانی اراده‌ای است که آن توافق را ایجاد می‌کند. به بیان دیگر، رضایت زمانی ارزش هنجاری دارد که بیانگر خودمختاری واقعی اراده باشد، نه نتیجه فشارهای بیرونی.

در حقوق خصوصی معاصر نیز می‌توان نشانه‌هایی از این نگرش را مشاهده کرد. برای مثال، بسیاری از نظام‌های حقوقی با وضع قواعدی درباره اکراه، اضطراب، سوءاستفاده از وضعیت ضعف یا عدم تعادل فاحش قراردادی، می‌کوشند از تبدیل قرارداد به ابزار سلطه جلوگیری کنند. این قواعد در واقع تلاشی برای تضمین آن هستند که رضایت طرفین تنها ظاهری نباشد و تا حد امکان بازتابی از اراده مستقل آنان باشد.

بر این اساس، نقد فلسفی رضایت ظاهری از منظر کانتی، تلاشی است برای نشان دادن محدودیت‌های نظریه‌ای که مشروعیت قرارداد را صرفاً بر توافق طرفین مبتنی می‌سازد. فلسفه کانت با تأکید بر خودمختاری اراده و کرامت انسانی، معیار عمیق‌تری برای ارزیابی روابط قراردادی ارائه می‌دهد؛ معیاری که براساس آن، قرارداد تنها زمانی با اصول اخلاقی سازگار است که استقلال عقلانی طرفین را محترم بشمارد. در غیر این صورت، رضایت ممکن است صرفاً نقابی حقوقی برای روابطی باشد که در واقع، بر نابرابری و سلطه استوارند.

۲-۶- خودمختاری کانتی به عنوان مبنای هنجاری محدودیت‌های حقوقی

تحلیل پیشین از مفهوم خودمختاری در فلسفه اخلاق کانت نشان داد که آزادی حقیقی انسان نه در رهایی مطلق از هر قید، بلکه در توانایی عقل برای قانون‌گذاری نسبت به صخویش تحقق می‌یابد. از این منظر، اراده آزاد اراده‌ای است که تابع قانونی باشد که خود عقل آن را وضع کرده است. همین نکته پیامدی بنیادین برای فهم حدود آزادی قراردادی در حقوق خصوصی دارد؛ زیرا اگر آزادی صرفاً به معنای امکان انتخاب میان گزینه‌های مختلف تلقی شود، آن‌گاه هر توافقی که به ظاهر بر مبنای رضایت شکل گرفته باشد باید معتبر دانسته شود؛ اما اگر آزادی را در معنای کانتی آن، یعنی خودمختاری عقلانی اراده، در نظر بگیریم، آن‌گاه روشن می‌شود که برخی قراردادها هرچند از نظر صوری مبتنی بر رضایت‌اند، اما از حیث هنجاری نمی‌توانند بیانگر آزادی واقعی طرفین باشند.

در اندیشه کانت، اصل بنیادین اخلاق آن است که انسان همواره باید به عنوان «غایت فی نفسه» تلقی شود و هرگز صرفاً وسیله‌ای برای تحقق مقاصد دیگران قرار نگیرد. این اصل که در فرمول دوم امر مطلق بیان شده است، نه تنها قاعده‌ای اخلاقی، بلکه معیاری برای ارزیابی روابط میان اشخاص نیز به شمار می‌آید. کانت در این باره تصریح می‌کند که هر نظام هنجاری عادلانه باید امکان هم‌زیستی آزادی‌های متقابل را تضمین کند؛ به گونه‌ای که آزادی هر فرد با آزادی دیگران

سازگار باشد (Kant 1998, 37–38). در نتیجه، اگر رابطه‌ای حقوقی به گونه‌ای شکل گیرد که یکی از طرفین عملاً به ابزاری در دست دیگری تبدیل شود، چنین رابطه‌ای با اصل کرامت انسانی ناسازگار خواهد بود.

از این منظر، محدودیت‌هایی که حقوق بر آزادی قراردادی اعمال می‌کند را نمی‌توان صرفاً دخالت در اراده خصوصی اشخاص دانست. برعکس، این محدودیت‌ها در سطحی عمیق‌تر تلاشی برای حفاظت از شرایطی هستند که در آن خودمختاری اراده بتواند تحقق یابد. اگر قرارداد به ابزاری برای بهره‌برداری از وضعیت ضعف اقتصادی، اجتماعی یا اطلاعاتی طرف مقابل تبدیل شود، در واقع ساختاری ایجاد می‌کند که در آن یکی از طرفین امکان واقعی تعیین سرنوشت خویش را از دست می‌دهد. در چنین شرایطی، رضایت موجود بیشتر بیانگر فشار ضرورت است تا نتیجه تصمیم عقلانی آزاد.

تحلیل‌های معاصر فلسفه حقوق نیز با الهام از این مبنا نشان داده‌اند که آزادی حقوقی بدون وجود ساختاری از قواعد محدودکننده، قابل تصور نیست. آرتور ریپستاین در تفسیر فلسفه حقوق کانت توضیح می‌دهد که هدف حقوق آن است که شرایطی فراهم آورد که در آن اشخاص بتوانند به عنوان موجوداتی آزاد و برابر با یکدیگر تعامل کنند. از این رو، حقوق ناگزیر است از طریق قواعد الزام‌آور، روابطی را که به سلطه یا وابستگی یک‌جانبه می‌انجامد، مهار کند (Ripstein 2009, 30–34). به بیان دیگر، وجود برخی محدودیت‌های حقوقی نه تنها با آزادی ناسازگار نیست، بلکه شرط تحقق آن است؛ زیرا بدون چنین قواعدی، آزادی قوی‌تر می‌تواند آزادی ضعیف‌تر را از میان ببرد.

در حوزه حقوق خصوصی، این منطق هنجاری خود را در قالب نهادهایی نشان می‌دهد که هدف آن‌ها جلوگیری از سوءاستفاده از موقعیت برتر است. قواعدی مانند بطلان یا عدم نفوذ قرارداد ناشی از اکراه، حمایت از شخص مضطر، کنترل شروط ناعادلانه یا نظارت بر قراردادهای الحاقی، همگی بیانگر این تلاش‌اند که رضایت قراردادی صرفاً ظاهری نباشد و تا حد امکان بازتابی از اراده

مستقل طرفین باشد. این نهادها در حقیقت بیان حقوقی همان اندیشه‌ای هستند که در فلسفه کانت به صورت اصل احترام به کرامت انسان مطرح شده است. بر این اساس، می‌توان گفت که فلسفه کانت امکان بازخوانی عمیق‌تری از حدود آزادی قراردادی در اختیار حقوق خصوصی قرار می‌دهد. در این چارچوب، محدودیت‌های حقوقی نه به عنوان استثنایی بر اصل آزادی، بلکه به عنوان شرط تحقق واقعی آن فهمیده می‌شوند. حقوق با وضع این محدودیت‌ها در پی آن است که روابط قراردادی به عرصه‌ای برای سلطه و ابزاری سازی انسان تبدیل نشود؛ بلکه فضایی باشد که در آن اشخاص بتوانند به عنوان عاملانی عقلانی و دارای کرامت با یکدیگر وارد تعهد شوند. از این منظر، آزادی قراردادی تنها زمانی با مبانی اخلاقی سازگار خواهد بود که در پرتو اصل خودمختاری کانتی تفسیر شود؛ اصلی که یادآور می‌شود انسان در هر رابطه حقوقی باید همواره غایتی در خود تلقی گردد، نه وسیله‌ای برای اهداف دیگران.

۳- نسبت آزادی قراردادی با خودمختاری کانتی

برداشت سنتی از آزادی قراردادی مبتنی بر مفهومی نسبتاً صوری از آزادی است؛ مفهومی که صرف وجود رضایت ظاهری را برای مشروعیت تعهد کافی می‌انگارد. در چنین چارچوبی، قرارداد تا زمانی که از حیث شکلی مبتنی بر توافق طرفین باشد، واجد اعتبار حقوقی تلقی می‌شود؛ بی‌آنکه ضرورتاً پرسیده شود آیا این رضایت واقعاً بازتاب اراده‌ای مستقل و خودمختار بوده است یا نه. همین نکته سبب شده است که در دهه‌های اخیر، بسیاری از فیلسوفان حقوق و نظریه پردازان حقوق خصوصی در امکان توجیه هنجاری اصل آزادی قراردادی بر مبنای صرف رضایت تردید کنند. در این میان، فلسفه اخلاق کانت افق تازه‌ای برای بازاندیشی در مبانی آزادی قراردادی فراهم می‌آورد؛ زیرا در این فلسفه، آزادی نه صرف امکان انتخاب، بلکه توانایی عقل برای قانون‌گذاری نسبت به خویش تلقی می‌شود.

کانت در تحلیل بنیادین خود از ارادهٔ انسانی، آزادی را با مفهوم خودمختاری پیوند می‌زند و آن را به معنای تبعیت اراده از قانونی می‌داند که عقل خود آن را وضع می‌کند. به بیان دیگر، انسان زمانی آزاد است که کنش او نتیجهٔ اطاعت از اصل عقلانی‌ای باشد که می‌تواند به طور عام برای همهٔ فاعلان عقلانی معتبر تلقی شود. در مقابل، اراده‌ای که تحت تأثیر امیال، فشارهای بیرونی یا شرایط تحمیلی شکل گیرد، در واقع در وضعیت «دیگرایینی» قرار دارد و نمی‌توان آن را به معنای دقیق کلمه آزاد دانست (Kant 1998, 44-46). این تمایز بنیادین میان خودمختاری و دیگرایینی پیامدهای مهمی برای تحلیل روابط حقوقی دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که رضایت ظاهری لزوماً دلالتی بر آزادی واقعی اراده ندارد.

اگر این مبنای فلسفی را به حوزهٔ قراردادها منتقل کنیم، آشکار می‌شود که مشروعیت هنجاری قرارداد نمی‌تواند صرفاً بر رضایت صوری استوار باشد. قرارداد زمانی می‌تواند بیانگر آزادی اشخاص تلقی شود که رضایت آنان در شرایطی شکل گرفته باشد که امکان تصمیم‌گیری عقلانی و مستقل را فراهم کند. در غیر این صورت، توافقی که در نتیجهٔ فشار اقتصادی، اضطراب شدید یا نابرابری ساختاری قدرت به وجود آمده است، هرچند از حیث ظاهری مبتنی بر رضایت باشد، اما از منظر اخلاقی نمی‌تواند تجلی خودمختاری اراده تلقی شود. از همین رو، برخی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان معاصر حقوق خصوصی با الهام از فلسفهٔ کانت کوشیده‌اند مبنای الزام قراردادی را نه در صرف اراده، بلکه در سازگاری قرارداد با اصل آزادی برابر اشخاص جست‌وجو کنند. آرتور ریپستاین در تفسیر فلسفهٔ حقوق کانت توضیح می‌دهد که حقوق خصوصی باید شرایطی را تضمین کند که در آن اشخاص بتوانند بدون آنکه تابع ارادهٔ دیگری شوند، در کنار یکدیگر از آزادی برخوردار باشند؛ به همین دلیل، روابطی که به سلطه یا وابستگی یک جانبه می‌انجامد با مفهوم آزادی حقوقی ناسازگارند (Ripstein 2009, 30-35).

در پرتو این تحلیل، نسبت آزادی قراردادی با خودمختاری کانتی را می‌توان به گونه‌ای متفاوت از تلقی سنتی فهم کرد. قرارداد در نظریهٔ کلاسیک، عرصهٔ تحقق اراده‌های فردی است و حقوق صرفاً

وظیفه دارد این اراده‌ها را محترم بشمارد؛ اما در رویکرد مبتنی بر خودمختاری، حقوق نه تنها باید اراده افراد را به رسمیت بشناسد، بلکه باید شرایطی را تضمین کند که در آن این اراده واقعاً بتواند به طور عقلانی شکل گیرد. بدین ترتیب، آزادی قراردادی دیگر به معنای امکان نامحدود تعیین تعهدات نیست؛ بلکه به معنای آزادی‌ای است که در چارچوب احترام متقابل به کرامت اشخاص اعمال می‌شود. در واقع، قرارداد زمانی با مبانی اخلاقی سازگار است که رابطه‌ای میان دو شخص آزاد و برابر برقرار کند؛ نه آنکه یکی از طرفین را به ابزاری برای تحقق اهداف طرف دیگر تبدیل سازد. این برداشت با تحلیل‌های بسیاری از حقوق دانان برجسته نیز همخوانی دارد که بر ضرورت پیوند میان آزادی قراردادی و عدالت تأکید کرده‌اند. این دیدگاه در واقع با تلقی کانتی از آزادی سازگار است؛ زیرا در هر دو رویکرد، اعتبار قرارداد وابسته به آن است که رابطه‌ای مبتنی بر احترام متقابل میان اشخاص برقرار کند.

از این منظر، فلسفه کانت امکان بازتعریف مفهوم آزادی قراردادی را فراهم می‌سازد. آزادی قراردادی در معنای کانتی نه صرفاً آزادی در تعیین تعهدات، بلکه آزادی در چارچوب نظامی است که کرامت انسانی و استقلال اراده را حفظ می‌کند. بدین ترتیب، قرارداد زمانی می‌تواند مشروعیت هنجاری داشته باشد که ساختار آن با اصل غایت بودن انسان سازگار باشد؛ اصلی که اقتضا می‌کند هیچ شخصی در روابط حقوقی صرفاً وسیله تحقق اهداف دیگری تلقی نشود. چنین برداشتی از آزادی قراردادی به ما اجازه می‌دهد میان دو تصور متفاوت از آزادی تمایز قائل شویم: آزادی صوری که صرفاً بر امکان انتخاب تأکید می‌کند؛ و آزادی عقلانی که تحقق آن مستلزم شرایطی است که در آن اراده بتواند مستقل از سلطه و اجبار شکل گیرد.

در نتیجه، نسبت آزادی قراردادی با خودمختاری کانتی را باید نسبتی اصلاحی و بازسازنده دانست. فلسفه کانت نه اصل آزادی قراردادها را نفی می‌کند و نه آن را به کلی جایگزین می‌سازد؛ بلکه می‌کوشد مبنای هنجاری عمیق‌تری برای آن فراهم آورد. در این چارچوب، آزادی قراردادی هنگامی مشروع و قابل دفاع است که در خدمت تحقق خودمختاری اشخاص قرار گیرد و روابط

قراردادی را به عرصه‌ای برای تعامل آزاد و برابر میان افراد تبدیل کند. بدین ترتیب، قرارداد دیگر صرفاً ابزار مبادله منافع نیست؛ بلکه نهادی حقوقی است که باید با اصول بنیادین کرامت انسانی و استقلال اراده سازگار باشد. این بازخوانی فلسفی نشان می‌دهد که آزادی قراردادی، اگر در پرتو مفهوم خودمختاری فهمیده شود، نه تنها با محدودیت‌های حقوقی تعارضی ندارد، بلکه مبنایی برای توجیه و تبیین این محدودیت‌ها فراهم می‌آورد؛ محدودیت‌هایی که هدف نهایی آن‌ها حفظ شرایط امکان آزادی واقعی در روابط حقوقی است.

۴- نتیجه‌گیری

ورود مفهوم خودمختاری کانتی به عرصه تحلیل حقوق قراردادها صرفاً به بازاندیشی نظری در مبانی فلسفی قرارداد محدود نمی‌شود؛ بلکه پیامدهای مهمی برای چگونگی فهم و تفسیر نهادهای حقوق خصوصی به همراه دارد. هنگامی که آزادی قراردادی نه صرفاً به عنوان امکان ظاهری انتخاب، بلکه به عنوان تجلی استقلال عقلانی اراده و شرط تحقق کرامت انسانی تلقی شود، بسیاری از قواعد و نهادهای سنتی حقوق قراردادها معنای هنجاری تازه‌ای می‌یابند. در این چارچوب، حقوق خصوصی دیگر تنها نظامی برای تضمین اجرای توافقات میان افراد نیست؛ بلکه سازوکاری است برای حفظ شرایطی که در آن اشخاص بتوانند به عنوان فاعلان عقلانی و خودمختار در روابط حقوقی مشارکت کنند. بدین ترتیب، «کانتی‌سازی» آزادی قراردادی می‌تواند مبنایی نظری برای بازتفسیر برخی نهادهای سنتی حقوق قراردادها باشد و نیز می‌تواند توجیه محدودیت‌هایی باشد که حقوق بر اعمال آزادی قراردادی تحمیل می‌کند.

نخستین حوزه‌ای که در پرتو این رویکرد، معنایی تازه می‌یابد، نهادهای مربوط به عیوب اراده در حقوق قراردادها است. در سنت حقوقی، نهادهایی چون اکراه و تدلیس و اشتباه، و در برخی نظام‌های حقوقی نیز غبن و سوءاستفاده از وضعیت ضعف، با هدف حمایت از صحت رضایت طرفین قرارداد پیش‌بینی شده‌اند. در نگاه کلاسیک، این نهادها عمدتاً به این دلیل اهمیت دارند

که وجود آن‌ها نشان می‌دهد رضایت طرف قرارداد به درستی شکل نگرفته است. اما اگر مبنای اعتبار قرارداد را در مفهوم خودمختاری اراده جست‌وجو کنیم، این نهادها صرفاً ابزارهایی فنی برای رفع نقص‌های شکلی رضایت نیستند؛ بلکه سازوکارهایی هنجاری برای حفاظت از امکان تحقق اراده خودمختار محسوب می‌شوند. اراده‌ای که در نتیجه تهدید، فریب یا اشتباه اساسی شکل گرفته باشد، اراده‌ای نیست که بتوان آن را به معنای دقیق کلمه آزاد دانست؛ زیرا در چنین شرایطی تصمیم فرد نه حاصل داوری عقلانی مستقل، بلکه نتیجه مداخله عواملی است که استقلال اراده را مخدوش می‌سازند. از همین رو، در فلسفه حقوق کانتی نیز تأکید می‌شود که اعتبار تعهدات حقوقی تنها زمانی قابل توجیه است که با آزادی برابر اشخاص سازگار باشد و روابط حقوقی نباید به گونه‌ای شکل گیرد که یک شخص بتواند اراده دیگری را تحت سلطه خود درآورد.

در همین زمینه، تحلیل کانتی می‌تواند مبنایی نظری برای توسعه یا تفسیر موسع برخی از این نهادها فراهم آورد. برای مثال، در بسیاری از نظام‌های حقوقی معاصر، مفهوم سوءاستفاده از وضعیت ضعف به عنوان یکی از ابزارهای اصلاح نابرابری‌های شدید قراردادی مورد توجه قرار گرفته است. در چنین مواردی، حتی اگر تهدید یا فریب مستقیمی وجود نداشته باشد، ممکن است یکی از طرفین به دلیل شرایط اقتصادی، اجتماعی یا روانی خاص در موقعیتی قرار گیرد که توانایی واقعی برای ارزیابی عقلانی شرایط قرارداد نداشته باشد. در این وضعیت، رضایت او هرچند از نظر صوری وجود دارد، اما نمی‌توان آن را بازتاب اراده‌ای کاملاً خودمختار دانست. نظریه پردازانی که حقوق خصوصی را در پرتو فلسفه کانت تحلیل کرده‌اند، تأکید می‌کنند که وظیفه حقوق آن است که از شکل‌گیری روابطی جلوگیری کند که در آن آزادی یک شخص به ابزار سلطه بر دیگری تبدیل شود. از این منظر، مداخله حقوقی برای بی‌اعتبار ساختن یا اصلاح چنین قراردادهایی نه محدود کردن آزادی، بلکه دفاع از شرایط امکان آزادی واقعی است.

پیامد مهم دیگر کانتی‌سازی آزادی قراردادی، در حوزه توجیه فلسفی قواعد آمره و محدودیت‌های قانونی بر قراردادهای آشکار می‌شود. در نظریه کلاسیک قراردادهای، این محدودیت‌ها غالباً به عنوان

استثنایی بر اصل آزادی قراردادی تلقی می‌شوند؛ گویی که آزادی اصل است و مداخله قانون‌گذار صرفاً برای حفظ نظم عمومی یا اخلاق اجتماعی توجیه می‌شود؛ اما در چارچوبی که آزادی را بر مبنای خودمختاری عقلانی تفسیر می‌کند، این محدودیت‌ها ماهیتی متفاوت می‌یابند. در چنین رویکردی، برخی مداخلات حقوقی نه برای محدود کردن آزادی، بلکه برای تضمین شرایطی ضروری هستند که در آن آزادی واقعی بتواند تحقق یابد. برای نمونه، قواعد مربوط به حمایت از مصرف‌کننده، الزام به افشای اطلاعات اساسی در معاملات، یا محدودیت شروط ناعادلانه در قراردادهای الحاقی را می‌توان در همین چارچوب تحلیل کرد. در بسیاری از این موارد، یکی از طرفین قرارداد در موقعیتی قرار دارد که به دلیل نابرابری اطلاعاتی یا اقتصادی، قادر نیست شرایط قرارداد را به طور کامل ارزیابی کند. در چنین وضعیتی، اگر حقوق هیچ محدودیتی بر آزادی قراردادی اعمال نکند، نتیجه ممکن است شکل‌گیری روابطی باشد که در آن‌ها یک طرف عملاً تحت سلطه اراده طرف دیگر قرار گیرد. تحلیل کانتی نشان می‌دهد که چنین روابطی با اصل آزادی برابر اشخاص ناسازگار است؛ زیرا آزادی حقیقی تنها زمانی تحقق می‌یابد که هیچ شخصی نتواند از آزادی خویش برای بی‌اثر ساختن آزادی دیگری بهره گیرد.

افزون بر این، مفهوم عدالت قراردادی نیز در پرتو خودمختاری کانتی معنایی ژرف‌تر می‌یابد. در بسیاری از نظریه‌های سنتی حقوق قراردادها، عدالت در قرارداد عمدتاً به معنای وفای به عهد و اجرای دقیق تعهدات تلقی می‌شود. براساس این دیدگاه، اگر طرفین آزادانه قراردادی را منعقد کرده باشند، عدالت اقتضا می‌کند که مفاد آن اجرا شود، حتی اگر نتیجه آن از نظر اقتصادی نابرابر باشد؛ اما رویکرد مبتنی بر خودمختاری نشان می‌دهد که عدالت قراردادی را نمی‌توان صرفاً به اجرای توافق تقلیل داد. اگر قرارداد در شرایطی منعقد شده باشد که یکی از طرفین، به دلیل ضعف شدید اقتصادی یا اطلاعاتی، ناچار به پذیرش شرایطی نامتوازن شده باشد، این توافق هرچند از نظر شکلی مبتنی بر رضایت است، ممکن است با اصل احترام به کرامت انسانی ناسازگار باشد. برخی از نظریه پردازان حقوق خصوصی با الهام از فلسفه کانت استدلال کرده‌اند که هدف حقوق

قراردادها باید تضمین روابطی باشد که در آن اشخاص بتوانند بدون آنکه تحت سلطه اراده دیگری قرار گیرند، به طور آزاد با یکدیگر تعامل کنند. چنین تحلیلی نشان می‌دهد که عدالت قراردادی تنها در صورتی تحقق می‌یابد که ساختار قرارداد با اصل آزادی برابر اشخاص سازگار باشد.

در نهایت، کانتی سازی آزادی قراردادی پیامدهای مهمی برای چگونگی فهم نقش دولت در تنظیم روابط قراردادی نیز دارد. در نظریه‌های فردگرایانه کلاسیک، دخالت دولت در روابط خصوصی غالباً با سوءظن نگرسته می‌شود و به عنوان نوعی محدودیت بر آزادی افراد تلقی می‌گردد؛ اما در چارچوب فلسفه حقوق کانت، وظیفه دولت آن است که شرایطی را تضمین کند که در آن آزادی هر شخص با آزادی دیگران سازگار باشد. به بیان دیگر، دولت باید نظامی حقوقی برقرار کند که در آن امکان هم‌زیستی آزادی‌های فردی فراهم شود. از این منظر، وضع قواعد آمرو در حقوق قراردادها، نظارت بر شفافیت اطلاعات در معاملات، یا حمایت از طرف‌های ضعیف‌تر در روابط اقتصادی، نه نشانه مداخله پدرسالارانه، بلکه بخشی از وظیفه اساسی دولت در حفظ نظامی مبتنی بر آزادی برابر است. آرتور رپستاین در تحلیل فلسفه حقوق کانت تأکید می‌کند که نقش حقوق در چنین نظامی آن است که از شکل‌گیری روابط سلطه جلوگیری کند و شرایطی را فراهم آورد که در آن افراد بتوانند بدون وابستگی به اراده دیگران از آزادی خویش بهره‌مند شوند.

بر این اساس، می‌توان گفت که کانتی سازی آزادی قراردادی، به معنای نفی اصل آزادی قراردادها نیست؛ بلکه تلاشی است برای ارائه مبنایی هنجاری عمیق‌تر برای آن. در این رویکرد، آزادی قراردادی هنگامی مشروع و قابل دفاع است که در خدمت تحقق خودمختاری اشخاص قرار گیرد و روابط قراردادی را به عرصه‌ای برای تعامل آزاد و برابر میان افراد تبدیل کند. حقوق خصوصی در این چارچوب نه صرفاً نظامی برای تضمین اجرای تعهدات، بلکه ابزاری برای حفاظت از کرامت انسانی و استقلال اراده در روابط اجتماعی است.

بدین ترتیب، تحلیل کانتی نشان می‌دهد که آزادی واقعی در قراردادها تنها زمانی تحقق می‌یابد که ساختار حقوقی به گونه‌ای تنظیم شود که امکان شکل‌گیری اراده‌های خودمختار را فراهم آورد

و از تبدیل شدن قرارداد به ابزار سلطه یا سوءاستفاده جلوگیری کند. در پرتو مباحث پیش گفته، پژوهش‌های آینده می‌توانند با تمرکز بر تحلیل تطبیقی نظام‌های حقوقی مختلف، ظرفیت‌های عملی رویکرد کانتی را در بازتفسیر نهادهای حقوق قراردادهای به‌طور دقیق‌تر بررسی کنند؛ به‌ویژه در حوزه‌هایی چون قراردادهای الحاقی، حقوق مصرف‌کننده و قراردادهای کار. بدین سان، می‌توان امیدوار بود که بازخوانی آزادی قراردادی در پرتو مفهوم خودمختاری، افقی تازه برای پیوند میان کرامت انسانی و تنظیم عادلانه روابط قراردادی در حقوق خصوصی بگشاید.

کتاب‌نامه

- امینی، عیسی. ۱۴۰۲. حقوق قراردادهای. تهران: گنج دانش.
- امینی، منصور، و علی صدراقتی. ۱۳۹۰. «قراردادهای اجباری». تحقیقات حقوقی، ش ۵۵: ۱۹۹-۲۱۲.
- بهروز، علیرضا. ۱۴۰۳. «ماهیت و مبانی اصل آزادی قراردادی در حقوق ایران و فیدیک». مطالعات علوم سیاسی، حقوق و فقه، ش ۱: ۸۵۵-۸۶۶.
- حیدری، حسین. ۱۴۰۴. «بررسی مسائل حقوقی در زمینه اصل آزادی قراردادهای». مطالعات حقوق و علوم قضایی، ش ۳: ۱۲۵-۱۳۳.
- خاتمی، امیرحسین. ۱۴۰۳. «اصول کلی حاکم بر قراردادهای بیع در بریکس پلاس با تأکید بر حقوق ایران و کشورهای بنیان‌گذار». پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.
- شیروی، عبدالحسین. ۱۴۰۰. حقوق قراردادهای: انعقاد، آثار و انحلال. چ ۴. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی در علوم اسلامی و انسانی (سمت).
- شیروی، عبدالحسین. ۱۴۰۲. قانون مدنی چین. تهران: شهر دانش.
- صفایی، سیدحسین. ۱۴۰۲. دوره مقدماتی حقوق مدنی. چ ۴۰. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- طاهری، مریم. ۱۴۰۴. «تأثیر اصل آزادی قراردادهای بر عدالت قراردادی در حقوق خصوصی ایران».

مقاله ارائه شده در بیست و دومین کنفرانس بین‌المللی مطالعات حقوقی و قضایی.
قنوتی، جلیل. ۱۳۸۹. «اصل آزادی قراردادی: قراردادها و شروط غیرعادلانه». *فقه و اصول*، ش ۸۵:
۱۳۵-۱۵۷.

کاتوزیان، ناصر. ۱۳۸۷. قواعد عمومی قراردادها. تهران: شرکت سهامی انتشار.
کاتوزیان، ناصر. ۱۳۹۴. قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. چ ۴. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
کربلانی رحیم، محمدطاها. ۱۴۰۱. «تطبیق اصل آزادی قرارداد با قاعده العقود تابعة للقصد». *علوم
انسانی و اسلامی در هزاره سوم*، ش ۲: ۱۳-۲۵.

Berlin, Isaiah. 1969. "Two Concepts of Liberty." In *Four Essays on Liberty*, 118-172. Oxford:
Oxford University Press.

Ghestin, Jacques. 1993. *Traité de droit civil: La formation du contrat*. Paris: LGDJ.

Ghestin, Jacques. 2001. *Les obligations: Le contrat*. Paris: LGDJ.

Kant, Immanuel. 1997. *Critique of Practical Reason*. Translated and edited by Mary Gregor.
Cambridge: Cambridge University Press.

Kant, Immanuel. 1998. *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Translated and edited by
Mary Gregor. Cambridge: Cambridge University Press.

Locke, John. 1980. *Second Treatise of Government*. Edited by C. B. Macpherson. Indianapolis:
Hackett Publishing Company.

Raz, Joseph. 1986. *The Morality of Freedom*. Oxford: Oxford University Press.

Ripstein, Arthur. 2009. *Force and Freedom: Kant's Legal and Political Philosophy*. Cambridge,
MA: Harvard University Press.

Weinrib, Ernest J. 1995. *The Idea of Private Law*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

Wood, Allen W. 1999. *Kant's Ethical Thought*. Cambridge: Cambridge University Press.